گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید عبدالحسین مجدمی مقدم که ۲ بهمن‌ماه امسال به دست تروریست‌ها به شهادت رسید

جوانان محله در همنشینی با عبدالحسین بسیجی می‌شدند

■ شکوفه زمانی

دوم بهمن‌ماه ۹۸ بود که خبر رسید پاسدار عبدالحسین مجدمی، فرمانده حوزه بسیج دارخوین شادگان در ساعات اولیه این روز، مقابل منزلش توسط افراد ناشناس به شهادت رسیده است. نکته جالب توجه درخصوص شهید مجدمی این بود که وی سابقه حضور در جبهه مقاومت اسلامی به عنوان مدافع حرم را داشت و اگر قسمت نشد در دفاع از حریم اهل بیت به شهادت برسد، این سعادت را در زادگاه آبا و اجدادی‌اش در آغوش کشید و آسمانی شد. در گفت‌وگویی که با فایزه راشدی همسر شهید داشتیم، سعی کردیم تا گوشه‌هایی از زندگی این شهید عرب‌زبان از طایفه راشدی آلبوغبیش را تقدیم حضورتان کنیم. در ادامه نیز گفت‌وگوی کوتاهی با علیرضا مجدمی مقدم فرزند و عباس مجدمی مقدم برادر شهید انجام دادیم.

کمی از نحوه آشنایی‌تان با شهید بگویید. چند سال با هم زندگی مشترک دارید و حاصل ازدواجتان چند فرزند است؟

من و همسرم هر دو متولد ۱۳۵۹ در شهرستان شادگان منطقه دُرق خوزستان هستیم. خانواده‌های هر دوی ما از سران عشایر عرب‌زبان هستند. عرب عشایری هستیم. از طریق معرفی قومی با خانواده مُجدمی مقدم آشنا شدیم و سال ۸۲ با هم وصلت کردیم. حاصل ۱۶ سال زندگی مشترکمان دو فرزند به نام‌های علیرضا ۱۶ ساله و محمد ۱۳ ساله است.

به نظر شما همسرتان چه ویژگی‌هایی داشت که او را به عاقبت به‌خیری شهادت رساند؟

شهید احترام خاصی برای پدر و مادرش و فامیل قائل بود. در کل اخلاق خوبی داشت طوری که از کوچک گرفته تا بزرگ همه از او راضی بودند. چه در خانه و چه در جمع فامیل، بین همسایه‌ها یا محل کارش، خلق خوش و نیکویش همه را جذب می‌کرد. اگر می‌دید دو نفر با هم اختلاف دارند سریع وساطت می‌کرد و آشتی‌شان می‌داد. عبدالحسین صرف‌نظر از شغل نظامی‌اش، شخصیت تعریف شده‌ای نزد دیگران داشت. در همسایگی خودمان پسری بود که بیماری عصبی داشت. وقتی همسرم را می‌دید می‌دوید جلویش و او را می‌بوسید و همسرم هم او را نوازش می‌کرد و هدیه‌ای در جیبش می‌گذاشت و او را خوشحال می‌کرد. یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی شهید این بود که دستی بر امر خیر داشت و برای خواستگاری دوستانش یا آنها که از او کمک می‌خواستند، پیش‌قدم می‌شد.

گویا شهید از فعالان بسیج هم بود؟

بله؛ شغلش در سپاه بود ولی به فعالیت در بسیج خیلی علاقه داشت. خیلی از جوان‌های محله می‌گفتند که ما از طریق شهید مجدمی با بسیج آشنا شدیم و به عضویت در آن درآمدیم. شهر شادگان حسینیه زیاد دارد و مردم شهر علاقه خاصی به اهل بیت(ع) و اماکنی مثل مسجد و حسینیه‌ها دارند. همسرم در مراسم محرم کمک‌های مردمی و بزرگان شهر را جمع‌آوری و غذای نذری بین افراد ضعیف و فقیر توزیع می‌کرد.

اینطور که در خبرها آمده بود، همسرتان مقابل خانه به شهادت رسیدند؛ خودتان شاهد این واقعه بودید؟

بله؛ همسرم از طرف کارش به مدت یک سالی بود که فرماندهی، حوزه دارخوین را برعهده داشت. صبح سه‌شنبه یکم بهمن‌ماه (یک روز قبل از شهادتش) می‌خواست به سر کار برود، دو بار از من خداحافظی کرد و برایم دست تکان داد. حالتش برایم عجیب بود. من به فکر فرو رفتم که مگر قرار است چه اتفاقی بیفتد. حتی به پسرم گفتم امروز بابایت بیش از اندازه مهربان شده است. عبدالحسین با آنکه همیشه می‌توانست سر کار ناهار بخورد ولی ترجیح می‌داد گرسنه بماند و ساعت ۴ بعدازظهر بیاید در منزل غذای ساده‌ای بخورد و برود. بامداد چهارشنبه دوم بهمن‌ماه همسرم از حوزه به منزل آمده بود و می‌خواست ماشینش را بیاورد در حیاط خانه پارک کند که ناگهان توسط افراد ناشناس و نقاب‌دار که در جلوی خانه‌مان از قبل کمین کرده بودند، با شلیک کلاشینفک مصدوم شد. من در اتاق بودم که با شنیدن صدای گلوله خودم را به حیاط رساندم، دیدم در ماشین باز است و پیکر همسرم غرق در خون در حیاط افتاده است. آن افراد ناشناس سریع فرار کردند. همسرم می‌توانست از دستشان فرار کند ولی آنقدر شجاع بود که فرار نکرده بود. گلوله به دست و پاهایش و قلبش اصابت کرده بود. با آنکه شاهد صحنه به شهادت رسیدن همسرم بودم باور نداشتم که او را از دست داده‌ام.

فکرش را می‌کردید ایشان را با شهادت، آن هم در شهر و خانه‌تان از دست بدهید؟

عبدالحسین یک ماه قبل از شهادتش خیلی در مورد مرگ و آخرت و شهادت صحبت می‌کرد. به طوری که تنم می‌لرزید. ولی سعی کردم زیاد در موردش فکر نکنم و می‌گفتم حالا که ما جوان هستیم و فرصت داریم بیشتر از اینها با هم زندگی کنیم. همسرم همیشه می‌گفت سعی کنید در کارهایتان رضایت خدا را مد نظر داشته باشید و به نیت قرب الی الله کار کنید، نه اینکه به خاطر تعریف و تمجید دیگران باشد.

شهید مجدمی چه سبک زندگی را در پیش گرفته بود؟

عمده توجه ایشان در زندگی، کمک به افراد ناتوان بود. به عنوان نمونه در ماه مبارک رمضان، ظهر گرما بسته‌های کمکی را می‌برد و جلوی درِ فقرا تحویل می‌داد. کلاً زندگی ما خیلی ساده است و شهید سبک ساده‌زیستی را بیشتر می‌پسندید و از دنیای تجملات بیزار بود. همیشه متواضع بود. بیشتر وقت‌ها دیر به منزل می‌آمد. خودم چندین مرتبه از ایشان گلایه کردم و به او می‌گفتم چرا دیر منزل می‌آیید و ما شما را خیلی دیر به دیر می‌بینیم در جواب به من می‌گفت: «من نمی‌توانم به خاطر امنیت شهرم و وطنم جاهایی که شما اصلاً به چشمتان ندیدید و آن را اصلاً حس نکردید رها کنم و راحت بیایم خانه و استراحت کنم.»

الحمدلله در شهر شادگان به دلیل قومی بودن و تعصب قبیله‌ای حجاب خیلی رعایت می‌شود. در ایام سیل آنقدر همسرم حضور پررنگ داشت که یکی از خواهران که می‌بیند رنگ همسرم از خستگی زیاد پریده است به او می‌گوید: «مگر چی به شما می‌دهند که شما اینقدر اینجا وقت می‌گذارید و به مردم سیل‌زده کمک می‌کنید؟»

همسرم به آن خانم جواب می‌دهد: «همین شما حافظ چادر و حفظ حجابتان باشید که حجاب‌هایتان از سرتان نیفتد برای ما کافی است. همین مزد زحمات ما است.»

من خیلی چیزها از همسرم یاد گرفتم. همیشه زمزمه بر زبان داشت. دعا برای فرج امام زمان، دعا برای سلامتی و طول عمر رهبرمان، سلامتی و صحت و عافیت برای تمام مؤمنین می‌کرد و می‌گفت: «آیت‌الکرسی بخوانید و به نیت حضرت زهرا(س) آن را هدیه بدهید.»

> شهید در شلوغی که به خاطر گران شدن بنزین در شهر شادگان ایجاد شده بود با تمام شجاعت در صحنه حضور داشت و با افرادی که تیراندازی می‌کردند حرف می‌زد و سعی می‌کرد آنها را مجاب کند با روش‌های دیگری اعتراضاتشان را اعلام کنند، اما این اقداماتش گویا برای بعضی‌ها گران آمده بود

به نظر شما چرا باید عده‌ای برای ترور شهید مجدمی اقدام می‌کردند؟

شهید در شلوغی که به خاطر گران شدن بنزین در شهر شادگان ایجاد شده بود با تمام شجاعت در صحنه حضور داشت و با افرادی که تیراندازی می‌کردند حرف می‌زد و سعی می‌کرد آنها را مجاب کند با روش‌های دیگری اعتراضاتشان را اعلام کنند، اما این اقداماتش گویا برای بعضی‌ها گران آمده بود.

شنیده‌ایم که شهید مجدمی از مدافعان هم حرم بود؟

بله، اما ما در جریان اعزام سوریه ایشان نبودیم. موقعی که به سوریه رفته بود به ما گفته بود یک دوره آموزشی ۴۰ روزه در تهران دارد تا اینکه بعد از شهادتش متوجه شدیم که دو بار به عنوان مدافع حرم به سوریه اعزام شده است.

عکس‌العمل بچه‌ها نسبت به شهادت پدرشان چگونه بود؟

شهید با پسرانش خیلی دوست و رفیق بود. با آنها کشتی می‌گرفت و بازی می‌کرد. صدای خنده‌هایشان با پدر فضای خانه را پر می‌کرد. همین رفتارهای همسرم موجب شده بود بچه‌ها خیلی احساس رفاقت با پدرشان داشته باشند. برای همین الان با نبود ایشان بچه‌ها خیلی عصبی هستند.

سخن پایانی...

عموی همسرم از شهدای دفاع مقدس بود. ایشان سال ۶۲ مفقود شد و بعد از جنگ و بازگشت اسرا مشخص شد به شهادت رسیده است. عبدالحسین هم آرزوی قلبی‌اش شهادت بود. همیشه تربت امام حسین(ع) را در جیبش داشت و با آن نماز می‌خواند. حتی به ما وصیت کرده بود اگر در هر شرایطی برایش حادثه‌ای اتفاق افتاد و از دنیا رفت در موقع دفن ایشان مهر تربت امام حسین(ع) را همراهش در قبر بگذاریم. تشییع شهید با حضور پرشور مردم و جمعی از مسئولان استانی و شیوخ و سران عشایر عرب دارخوین و شادگان استان خوزستان انجام شد و در گلزار شهدای روستای «بزی» از توابع شادگان به خاک سپرده شد.

علیرضا ۱۶ ساله، پسر بزرگ شهید

از پدر چه نکات اخلاقی به یادگار دارید؟

تمام نکات اخلاقی پدرم به صورت نصیحت و درس‌نامه برای من بود که الان با نبود ایشان اثرات آن حرف‌هایش را در زندگی روزمره خودم می‌بینم. با آنکه بیشتر اوقات پدرم از ما دور بود و او را خیلی کم می‌دیدیم ولی همان مدت کوتاهی که با هم بودیم رفتار پدرم دوستانه بود و بیشتر به صورت یک رفیق با مرام با ما همراه بود. همیشه مسیر درست را به ما راهنمایی و گوشزد می‌کرد. پدرم ما را به نماز اول وقت خیلی تشویق می‌کرد که من این نصیحت پدر را به یادگار دارم و اثرات مثبت آن را هم در خود حس می‌کنم. وقتی که با پدرم صبح‌ها به مدرسه می‌رفتم متوجه زمزمه‌های پدرم می‌شدم. برایم سؤال پیش آمده بود که چه می‌گوید. پرسیدم: «هر روز شما چه چیزی را زمزمه می‌کنید؟» در جوابم می‌گفت: «سعی کنید با خواندن هر آیه از قرآن توکل به خدا را از یاد نبرید.»

عباس مجدمی مقدم، برادر شهید

فاصله سنی شما با شهید چند سال است و ارتباط برادری شما با شهید چگونه بود؟

من متولد ۵۶ و یک سال و نیم از شهید بزرگ‌تر هستم. باید بگویم با آنکه برادرم دنبال شهادت بود ولی حقیقتاً شهادت به‌راحتی قسمت هر کسی نمی‌شود. ایشان آنقدر برای خودش کار نیک جمع کرده بود که او را هر لحظه به شهادت نزدیک می‌کرد. برادرم در مراسم بزرگداشت شهادت سردار سلیمانی هر قدمی که برمی‌داشت او را قسم می‌داد که عاقبتش را به شهادت ختم کند تا اینکه به آرزویش رسید و ۱۹ روز بعد از شهادت سردار سلیمانی او هم به قافله شهدا پیوست.

با آنکه برادرم از من کوچک‌تر بود ولی در کارها خیلی صبورانه برخورد می‌کرد. من همیشه در کارهایم از او مشورت می‌گرفتم. اخلاقش بسیار عالی بود. هرچه در مورد اخلاقش بگویم باز هم کم گفته‌ام.

بعد از شهادت برادرم، پسرم با ریخته‌شدن آب جوش روی دست و پاهایش در بیمارستان بستری شد و چند عمل جراحی روی او انجام دادند. ولی با متوسل شدن به شهیدم شفا پیدا کرد و الحمدلله الان حالش خوب است. این را هم بگویم که با ترور برادرم، دشمن فکر نکند ما شکست خورده‌ایم. بلکه ما پیروزیم و به دنبال شهادت هستیم. به خدا قسم هر موقعی که نیاز باشد حاضرم جانم را فدای رهبر و امنیت وطنم بکنم.

گفت‌وگو

خاطراتی از اوایل دهه ۶۰

در گفت‌وگوی «جوان» با یک بسیجی پیشکسوت

ماندن در مسیر حق در هیچ زمانی بی‌خطر نیست

■ غلامحسین بهبودی

پیشتر مطلبی راجع به این موضوع منتشر کرده بودیم که بسیجی بودن و بسیجی ماندن در هر شرایطی کار راحتی نیست. در برخی از دوره‌ها یا در بعضی از مناطق، انقلابی بودن و منسوب بودن به بسیج، به خاطر تبلیغات سوئی که دشمنان انجام می‌دهند، خطرات بسیاری در پی دارد. شهادت عبدالحسین مجدمی از پاسداران و بسیجیان شادگانی که این روزها به تازگی اربعین شهادتش را پشت سر گذاشته‌ایم، دلیلی بر این مدعا است، اما یکی از دوره‌هایی که بسیجی بودن و هواداری از انقلاب با خطرات بسیاری همراه بود، طی سال‌های ۶۰ الی ۶۲ یعنی در اوج میلیشای منافقین بود که در خلال این سال‌ها، بسیاری از افراد تنها به جرم انقلابی بودن، توسط منافقین ترور می‌شدند. گفت‌وگوی ما با رضا حسینی از بسیجی‌های پیشکسوت با چنین رویکردی انجام گرفته است.

شما کی به عضویت بسیج درآمدید؟

من تقریباً از سال ۱۳۶۰ عضو بسیج شدم. آن زمان ۱۴ سال داشتم. یک مسجد در محله‌مان بود به نام چهارده معصوم(ع) که متأسفانه اکنون زیاد فعال نیست. اما آن موقع یکی از اولین پایگاه‌های بسیج محله در این مسجد تشکیل شد. چند نفری هم از همین پایگاه به جبهه رفتند و به شهادت رسیدند؛ مثل شهید جعفری، شهید بهبودی و...

حسینی در دفاع مقدس

> مدتی منافقین مسئولان را ترور می‌کردند و بعد می‌گفتند باید سرانگشتان رژیم، یعنی مردم عادی و طرفداران انقلاب را از بین ببریم. این یعنی ترور کور و زدن هر کسی که با آنها مخالف بود. خیلی‌ها آن زمان تنها به جرم اینکه محاسن داشتند و ظاهرشان به افراد حزب‌اللهی شبیه بود، توسط منافقین ترور شدند

بسیجی بودن در اوایل دهه ۶۰ چه حال و هوایی داشت؟

از حیث اخلاص و روحیه بالا که باید بگویم بی‌نظیر بود. اما خطراتی هم داشت. منافقین از اواخر خرداد سال ۶۰ میلیشا یا به‌اصطلاح قیام مسلحانه‌اش را آغاز کردند. یادم است خیابان مخصوص یکی از جاهایی بود که در آن درگیری‌های شدیدی رخ داد. این خیابان به محله ما نسبتاً نزدیک است و اخبارش به ما می‌رسید. یک مدتی منافقین مسئولان را ترور می‌کردند و بعد می‌گفتند باید سرانگشتان رژیم، یعنی مردم عادی و طرفداران انقلاب را از بین ببریم. این یعنی ترور کور و زدن هر کسی که با آنها مخالف بود. خیلی‌ها آن زمان تنها به جرم اینکه محاسن داشتند و ظاهرشان به افراد حزب‌اللهی شبیه بود، توسط منافقین ترور شدند.

موردی مصداقی هم از ترور منافقین یادتان است؟

بله؛ اتفاقاً یکی از بچه‌های محله به نام حسین رسول‌زاده از بسیجی‌های پای کار بسیج بود. البته سمت خاصی نداشت فقط در بسیج فعالیت می‌کرد که روی موتور ترورش کردند. یا یکی دیگر از فعالان بسیجی محله را هم شب از مقابل خانه‌شان ربودند و پیکرش را در حالی که در پارک دارش زده بودند پیدا کردیم. برادر کوچک‌ترم آن موقع همراه بسیجی‌های محله گشت‌زنی می‌کرد که پیکر این شهید را نیمه‌شب در پارک می‌بینند. آن بنده که اسمش را فراموش کرده‌ام با پاپوش دمپایی بود. یعنی رفته بود جلوی در ببیند کی آمده و کارش دارد که او را می‌گیرند و داخل ماشین می‌اندازند و بعد همانطور که گفتم دارش می‌زنند و به شهادت می‌رسانند. از این موارد خیلی پیش می‌آمد.

باعث شده بود که بسیجی‌ها ترس به دلشان راه بدهند؟

نه؛ اصلاً. آن موقع شوق شهادت بالاتر از هر چیز دیگری بود. ما از قصد محاسنمان را بلندتر می‌کردیم تا نشان بدهیم ترسی از منافقین نداریم. در ایست و بازرسی‌های محلی هم سختگیری می‌کردیم تا فضای ناامنی را برایشان ایجاد کنیم. یادم است بسیجی‌های یکی از پایگاه‌های محله‌مان در یکی از همین ایست و بازرسی‌ها، یکی از اعضای منافقین را به درک واصل کرده بودند.

شاید الان بسیجی بودن کار راحتی باشد؛ حرف شما با بسیجی‌های جوان‌تر چیست؟

الان امنیتی که داریم مرهون خون‌هایی است که ریخته شده و در بسیاری از مناطق کشورمان امنیت و آرامش برقرار است. گاهی در برخی از مناطق مرزی شیطنت‌هایی می‌بینیم که از سوی دشمنان هدایت می‌شود، اما دوست دارم به بسیجی‌های جوان‌تر بگویم که همیشه بسیجی بودن و در خط امام و انقلاب ماندن هزینه‌هایی دارد. یک وقت‌هایی آدم باید از جان مایه بگذارد و یک وقت‌هایی از آبرو و چیزهای دیگر. منتها الان با توجه به اقتدار نظام اسلامی بسیجی بودن با خطرات جانی روبه‌رو نیست. ولی هزینه‌های دیگری مثل زخم زبان شنیدن و اینطور مسائل دارد که زمان جنگ هم بود اما الان به شکل دیگر و بیشتری مطرح است. بسیجی باید بداند ماندن در مسیر حق همیشه هزینه‌بر است و باید خودش را آماده هر چیزی بکند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۸۴

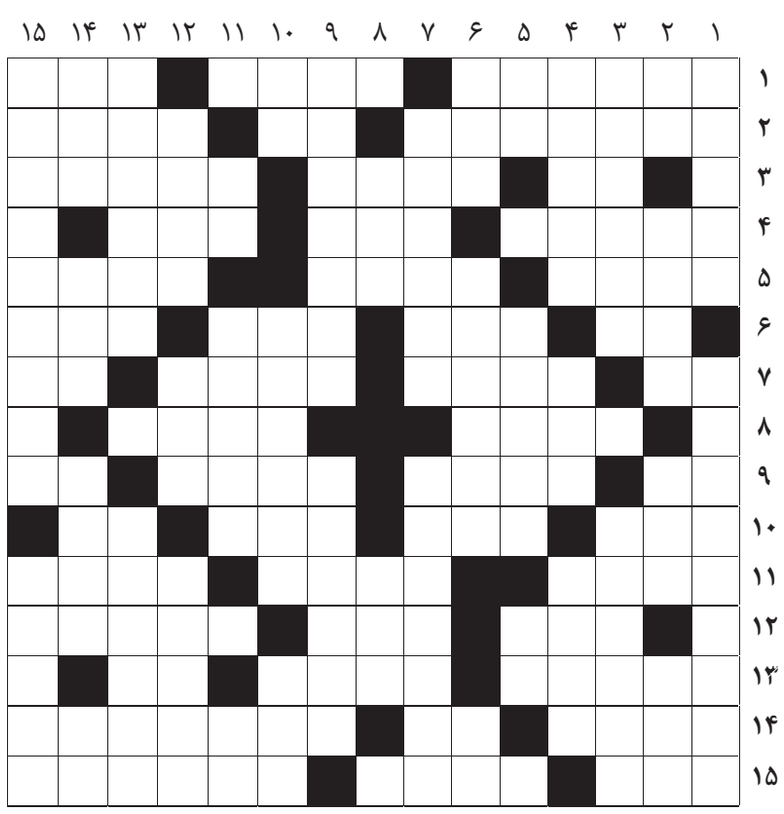

از راست به چپ

■ ۱- عقوبت- نی لبک- شادمانی ■ ۲- فن‌ورز- سرخ کمرنگ- نوعی ماده مخدر ■ ۳- دریوزگی- یار همایون- حرکت کردن باد یا نسیم ■ ۴- نیکان- رشته‌کوه اروپایی- امت‌ها ■ ۵- از جنگ‌های امام علی(ع)- پدر اختراع- خوارکننده ■ ۶- یک لحظه- نهی شاعرانه از آمدن- دانه تسبیح- خالص ■ ۷- نام قدیم یزد- دوره نهفتگی بیماری- گله کننده- علامت مفعول ■ ۸- زکام- راکب ■ ۹- تخم مرغ فرنگی- آرامگاه- پرتابه ورزشی- زوبین ■ ۱۰- خس‌خس- نام لمان، دروازه‌بان اسبق تیم ملی آلمان- عدد مجهول سه تا نه- شامل همه ■ ۱۱- طویل- مکث و درنگ- فکر و خیال ■ ۱۲- پسوند صفت ساز- قیم- فراغ و آسودگی ■ ۱۳- افزودنی به شیرینی- دفینه و گنج- پول ژاپن ■ ۱۴- حرکتی در وزنه‌برداری- آش- نوشابه گازدار ■ ۱۵- شوینده چشم- خدای آتش هندوها- مأمور مراقبت از راه‌ها

از بالا به پایین

■ ۱- برجسته و سرآمد- سرمربی منچستر سیتی ■ ۲- بالابر ماشین- فوت کردن- ایستگاه قطار- زمین آماده برای کشت ■ ۳- عسل- جدانشدنی ■ ۴- سرمربی رئال مادرید- بخشش- تیم فوتبالی در روسیه ■ ۵- برگ برنده- سانسور نوشته و فیلم- چاشنی چای ■ ۶- گمراهی- نوعی تخته مصنوعی- بزرگ قبیله ■ ۷- آشکار- غذاخوری ■ ۸- به‌جز- سرند ■ ۹- تیم دوم بوندسلیگای آلمان- پیامبر شهر شوش ■ ۱۰- رها و آزاد- آخرین سلسله ایرانی پیش از ظهور اسلام- صدای نازک ■ ۱۱- گشوده- شکستنی ورزشی- آب تازی ■ ۱۲- پاسبان دوره قاجار- قایق تفریحی- گردنه کوه ■ ۱۳- از شهرهای استان خراسان رضوی- شبیه و نظیر ■ ۱۴- جوانمرد- لاغر- مسلک حزبی- یک و یک ■ ۱۵- رئیس جمهور اخیراً درگذشته مصر- آمونیوم کلرید

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲	۷		۶	۵		
۶					۹			
		۷				۲		
۱	۶		۸					
۳			۱					۷
							۳	۱
۸			۶	۱				
							۴	۳
	۴			۵			۶	

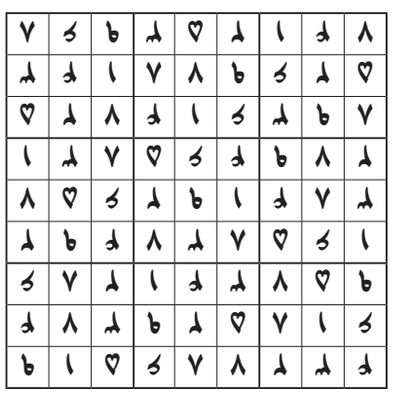

جدول کلمات متقاطع
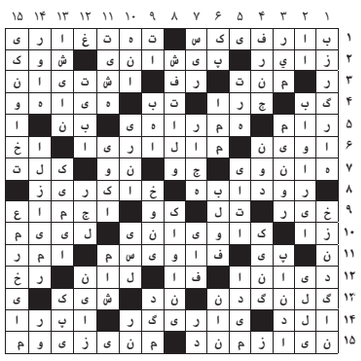
پاسخ جدول شماره ۵۸۸۳